

از تاریخ ادبیات پارسی آقای میرزا محمد علیخان تربیت

مثنوی یوسف و زلیخا

قصه یوسف و زلیخا از جمله حکایاتی است که بزبان پارسی نقل شده و قریب به ثلث سفر تکوین ( ۱۴ باب ) تورات و یکی از سور قرآن که مشتمل بر صد و یازده آیت است منحصر بهمین حکایت میباشد و این قصه که یکی از امهات قصص قوم یهود است علی الاشهر در عهد ربان بن ولید از عمالقه مصر و یا در دوره طوطوس ثلث از فراغه یعنی ۳۷ قرن قبل از این در مملکت مصر واقع شده و خداوند جل شانّه در توصیف این قصه نحن نقص عليك احسن القصص فرموده است .

حضرت یوسف پدرش یعقوب و مادرش راحیل نام داشته و صد و ده سال عمر کرده است ولی اسم زلیخا در تورات و قرآن موجود نیست و در تورات فقط زن فوطیفار بیان شده که ارباب تفاسیر همین کلمه را بشکل فطفیر و اطفیر نقل کرده اند در تاریخ طبری اسم زن فوطیفار را راعیل و در عرائس المجالس راعیل بنت رعیاثیل نوشته است در معالم التنزیل گفته اسم زن عزیز مصر راعیل و بعضی گویند زلیخه بوده است در مجمع البیان گو لقب راعیل زلیخاست ابن جوزی از ابن عباس روایت میکنند که زلیخا زن عزیز مصر دختر طیمرس پادشاه مغرب بوده است بلغمی در ترجمه فارسی تاریخ طبری می نویسند او را

عرائس المجالس للعلی المتوفی ۴۲۷

معالم التنزیل للبحر المعروف بالفراء المتوفی ۵۱۰

مجمع البیان فی عاوم القرآن للطبرسی المتوفی ۵۴۰

( عزیز مصر ) زنی بود که در مصر از وی نیکو رویتش نبود که مهتر زاده بود و توانگر و نام او زلیخا بود .

تفصیل این واقعه بطور مشروح و مبسوط در تورات و قرآن ذکر شده و اغلب روایات و اشعار وارده در اینباب را هم غزالی و ابن جوزی و انصاری در کتب بحرالمنجبه و زهرالانبق و زهرالکمام جمع و تلفیق کرده‌اند طالبین بدانجاها رجوع نمایند

در قرن چهارم هجری قصه حضرت یوسف علیه السلام باندازه شهرت یافته و مطبوع طبایع رجل آنعصر گردیده است که در مضاف آخر آن سه نفر از سختوران نامی مانند ابوالمؤید بلخی و بختیاری و فردوسی آقسه را بنظم در آورده‌اند از وجود دو نسخه اول و دوم سراغ نداریم ولی فردوسی طوسی هر دو کتابرا دیده و در مقدمه منظومه خود چنین گفته است

دوشاعر که این قصه را گفته‌اند  
بهر جای معروف و ننهفته‌اند (۱)  
یکی بوالمؤید که از بلخ بود  
بدانش همی خویشان را ستود  
پس از وی سخن‌باف این داستان  
یکی مرد بد خوب روی و جوان  
نهاده و را بختیاری لقب  
کشادی بر اشعار هر جای لب  
فردوسی علیه الرحمة قصه یوسف را  
هوزن شاهنامه ساخته و  
بدین بیت آغاز مطلب مینماید .

الف لام را تلك آیات را  
بخوان تا بدانی حکایات را  
بیت ذیل از آن مثنوی در صفت زلیخا بی مثل واقع شده است  
بدنبال چشمش یکی خال بود  
که چشم خودش هم بدنبال بود

یوسف زلیخای فردوسی سه بار در هند و بکمرتبه در سال ۱۲۹۹  
 در طهران و در تاریخ ۱۹۰۸ در اسکفورد بطبع رسیده است  
 بنا بروایت دولتشاه سمرقندی عمق بخارائی (۵۵۱) نیز قصه  
 یوسف را نظم کرده است که در دو بحر آنرا میتوان خواند  
 جمالی اردستانی (۸۷۹ مرده) نیز قصه مزبور را در یکی از  
 منظومات خود بعنوان مهر افروز بیان کرده و در اول کتاب گوید  
 بنامت نامه را سر بر گشایم که اندر کوی عشقت می سرایم  
 مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی نیز یکی از مثنویات هفت اورنگ  
 را بقصه یوسف تخصیص داده و کتاب را با دوبیت ذیل افتتاح مینماید  
 الهی غنچه امید بکشای کلی از روضه جاوید بنمای  
 بنخدان از لب آن غنچه باغم وزبن کل عطسه پرور کن دماغم  
 این مثنوی در سال ۱۸۲۴ در شهر وین و در تاریخ ۱۲۷۹  
 در تبریز و کراراً در هند باشکال مختلف طبع شده است .  
 ناظم هروی از مقربان عباسقلی خان شاملو در تاریخ ۱۰۵۸ نیز  
 یوسف زلیخائی بنظم در آورده که مطلع کتاب اینست .  
 الهی چون سپهرم سینه بکشای دلم طوطی کن و آئینه بنمای  
 آذر گفته ناظم هروی یوسف زلیخائی دارد قابن شنیدن نیست !  
 ولی بمقیده مؤلف تذکره حسینی بهتر از او هیچکس منظومه یوسف  
 زلیخا نساخته است

در صفت پیره زن از مثنوی هروی است

کهن سالی عصایش دست مایه شب مولود گردون بود دایه  
 زده موی دماغش بر شکم شاخ زنخدان سینه اشرا کرده سوراخ

بکرد آسمای مرک لرزان بدوش افکنده ازپستان دوانبان  
 دو ابرو موج شیر دوده خورده دو لب یک نیمه نارنج فسرده  
 ز جام کبربای عشق مستان در آمد در صف یوسف پرستان  
 بدستش مطرب آسا رشته چند سرورد این نغمه تأثیر پیوند  
 که با این مایه ام کز ذوق سوداست نیم کستاخ عشقم کار فرماست  
 پریشانی است عاشق را بضاعت در این حیح نیست لازم استطاعت

یوسف زلیخای ناظم را در تاریخ ۱۳۲۲ هجری در شهر تاشکند چاپ کرده اند .

عبد القادر بلادنی در منتخب التواریخ می نویسد که قاسم خان بدخشانی متخلص به موچی نیز یوسف زلیخائی در شش هزار بیت منظوم ساخته است .

خواجه مسعود قمی که در عهد سلطان حسین میرزا در هرات توطن داشته سه مثنوی منظوم ساخته که یکی از آنها یوسف و زلیخا و دو مثنوی دیگرش در مناظره تیغ و قلم و شمس و قمر است .  
 محمود بك متخلص به سالم که منسوب به ایل ترکمانیه و ساکن تبریز بوده است یکی از مثنویات خود را یوسف و زلیخا موسوم ساخته و ابیات ذیل مقتبس از آنجاست .

تعالی الله ز ناز خوب رویان مژه عاشق کش و لب عذر کربان  
 کشیدن خنجر مژگان که برخیز کشادن عنچه خندان که گلریز  
 بظاهر نقد جان دادن بغارت نهانی با شفیعیان در اشارت  
 بخون ریزی شتابان آشکارا پی هر کام کردن صد مدارا  
 به چشمان ستمگر بیم دادن در لطف از لب خندان کشادن

شرح حال محمود بك سالم در تذکره صادقی افشار و تذکره خیرالبیان بهار ذکر شده و او بنام مهر و وفا ولیلی و مجنون و مثنوی دیگر نیز دارد

به از صد لطف جویری کان جف کار      چو کوید رونرفته خواندت بار  
 هزاران جان فدای آنکه جانان      کشد وزخنده پنهانی دهد جان  
 میرزا محمد مقیم قزوینی نیز یوسف و زلیخائی دارد و بیت ذیل  
 را در شکستگی زلیخا از این کتاب نقل کرده اند .

براهش خانه از نی بنا کرد      در این خانه بسان ناله جا کرد  
 این بیت را با مختصری تفاوت در یوسف زلیخای ناظم دیدم نمیدانم  
 من باب توارد است و یا زاده فکر کدام يك از آنهاست .

لطف علی بك آذر ( ۱۱۹۵ مرده ) نیز یوسف و زلیخائی در  
 دوازده هزار بیت منظوم ساخته و منتخباتی از آن در آتشکده خود  
 آورده است از معاصرین وی عبداللطیف خان شوشتری در تحفه العالم  
 گفته آذر با همه رنجی که در گفتن مثنوی یوسف زلیخا کشید و عمری  
 صرف نظم آن ساخته و در انشاء آن بسی نفس کداخت ولی بالاخره  
 منظور نظر اولی الابصار نگردید و کسی را بان التفاتی بهم نرسید .

میرزا عبدالله شهابی از اهل شوشتر نیز یکی از مثنویاناش حکایت  
 یوسف وزلیخانست ( ۱۲۱۲ مرده ) از شعرای دوره فتحعلشاه قاجار حشمت  
 شاعر نیز در تاریخ ۱۲۳۶ یوسف زلیخائی گفته و اولش این است .  
 الهی گوهر مقصود بنما      بطور حل تجلائی بفرما  
 ده نفر از معاریف شعرای عثمانی هم در قرن دهم هجری قصه یوسف  
 علیه السلام را بزبان ترکی منظوم ساخته اند و هیچیک از آنها هنوز  
 بطبع نرسیده است .

اول فروردین ۱۳۰۶ رشت

محمد علی تربیت